

احمد - احمدی (پیر جنلی)

بهسوی حق

گوشه‌ای از خاطرات فراموش‌ناشدنی سفرمکه

درسال گذشته (ذیحجه ۱۳۹۵ هـ).

چه بگویم ؟ از کجا آغاز کنم ؟ از مسجدالنبی و آرامگاه ابدی پیامبر گرامی اسلام (ص) سخن بگویم یا از مسجدالحرام و شکوه آن و ابهت و جلال کعبه ؟ یا از عرفات و مشعرالحرام (مزدلفه) و منی شروع کنم ؟ ازین آخری آغاز سخن می‌کنم :

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ

آری . ای خدای بزرگ امرتورا اطاعت کردم و دعوتت را اجابت نمودم و برای ادای فریضه حج آمدم ، برای تو شریکی نیست ... آری ، آمدم بهسوی خانه تو خانه با عظمتی که ابراهیم (ع) بنا نهاد .

از صبح روز هشتم ذی الحجه دسته دسته مردم مکه و حجاج که از مسجدالحرام مُحْرَم شده‌اند بهسوی عرفات در حرکتند - عده‌ای پیاده ، عده‌ای سواره ، شیعیان در انبوسها و وانت‌های روباز بالباس احرام که شامل (ردا و لنگ) است بهسوی عرفات روان‌اند .

لبیک گویان ، متوجه سرزمینی هستند که باید از ظهر نهم ذی حجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف کنند .

عرفات کجاست ؟

عرفات در ۲۴ کیلومتری شمال مکه است . عرفات بیابان صاف و همواری است

که در آن برای وقوف حجاج طبق نقشه معین چادرهائی نصب می‌کنند. ظرفیت این چادرها قریب به صد نفر است که مردان در یک طرف و زنان در طرف دیگر با پرده‌ای از هم جدا هستند. در موقع نماز با صدای (مکبر) همه به امام جماعت که معمولاً روحانی کاروان است اقتدا می‌کنند. و محیطی غرق در آرامش و صفا و اخوت اسلامی بوجود می‌آورند که در پرتو آن گرگ و میش - باهم - تواند زیست. دلها همه بیاد خدا می‌تپد و اندیشه‌ها جز خدا را نمی‌جوید.

درباره وجه تسمیه عرفات اقوال مختلفی نقل شده است از آن جمله: می‌گویند: عرفات (جمع عرفه) به معنای کوه و بلندی است.

و نیز عرفه به معنی شناسائی است چون حضرت آدم ابوالبشر و حضرت حواء زوجه‌اش از بهشت خداوندی رانده شدند و مدتی سرگردان و از هم جدا بودند. سرانجام توبه حضرت آدم به قبول درگاه حق رسید و حضرت آدم حواء را درین سرزمین شناخت و پایه بنای زندگی اجتماعی از آنجا گذاشته شد. چون این معرفت و معارفه درین مکان صورت گرفت این سرزمین مقدس و روز نهم ذی حجه را عرفه نامیده‌اند.

و نیز گویند: چون حضرت ابراهیم علیه السلام در شب عرفه خواب دید که به امر خدا فرزندش اسمعیل را قربانی می‌کند و چون صبح شد دانست که خوابش از جمله خوابهای صادق و رحمانی بوده است آنرا روز عرفه و آن مکان را عرفات نامیدند. و نیز گویند جبرئیل امین حضرت ابراهیم (ع) را به وظایف خود و مناسکی که باید انجام دهد آشنا کرد بدین جهت آنروز از نظر معرفتی که حضرت ابراهیم (ع) به وظایف خدائی خود پیدا کرد آنرا عرفه نامیدند. شیطان درین روز، هنگام قربانی کردن حضرت اسمعیل بوسیله حضرت ابراهیم (ع) که امتحان سختی بود و حضرت ابراهیم (ع) از این امتحان سربلند بیرون آمد و گوسفندی را به جای فرزندش قربانی کرد در دل ابراهیم (ع) و سوسه‌هایی براگیخت اما توفیق نیافت. بدین جهت عرفان و معرفت بنده خالص حق یعنی حضرت ابراهیم (ع) نسبت به خداوند استوارتر شد و عرفه بدین جهت گفته شده است. حاجیان درین بیابان وسیع به معرفت خدا نزدیک می‌شوند و یکدیگر را می‌شناسند و به حال هم واقف می‌گردند بدین جهت نیز آنرا عرفه گفته‌اند.

درین صحرای وسیع که فعلاً خیابانهائی دارد آسفالت شده و

روشن و پاکیزه ؛ آب لوله‌کشی در آن است میایون‌ها حاجی در چادرها گردهم می‌آیند و دعا و حمد و ثنای پروردگارا بجای می‌آورند . حججاج سخنرانی مجال حضرت ختمی مرتبت (ص) در حجة الوداع که رؤوس مطالب اسلامی را در نوبت (ظهر و بعد از ظهر) بیان فرمود و مضامین عالیة آن خطبه را یاد می‌کنند و دعای عرفه حضرت سیدالشهداء (ع) و نیز دعای عرفه حضرت سجاد (ع) را می‌خوانند تا از فیوض و برکات این روز بزرگ بهره‌مند شوند ، ما خوشبختانه توفیق یافتیم که این هر دو دعا را بخوانیم و از خدای بزرگ توفیق طاعت و بندگی بخواهیم .

مشعر الحرام

هنگام غروب از عرفات به سوی مشعر حرکت کردیم . آن چنان پیاده و سواره از راههای پیاده‌رو و سواره‌رو و بابر و بنه بسوی مشعر حرکت می‌کنند که چاده‌های آسفالت شده و روشن از جمعیت موج می‌زند ، ما در ماشین سرباز بالباس احرام در حرکت بودیم در جایی که برای ما قبلاً تعیین شده بود پتوهارا پهن کردیم و ساکبا و قمقمه‌های نایلونی را که از آب گرم پر بود بر روی زمین نهادیم که هم رفیع‌نیز کند و هم اگر خوابی باشد از ساک بجای بالش در زیر سر استفاده کنیم . شب عید قربان شب با فضیلتی است دعا‌های مختلف از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است . نماز مغرب و عشا را به جماعت گزاردیم و سپس هر کدام از همسفران ما به دعا یا نماز و بعضی هم به تخمه شکستن و پسته خوردن سرگرم شدند ! و از هر در سخن می‌گفتند ! شنیده بودیم که مشعر الحرام تاریک است و باید در پرتو چراغ قوه دستی که قبلاً تهیه شده بود هفتاد و سنکریزه پیدا کنیم ولی برخلاف انتظار دیدیم که نورافکن‌های قوی چرخ‌دار و متحرک جابجا در بیابان مشعر نصب کرده بودند بطوری که صحرای مشعر مملو از جمعیت در پرتو نورافکنها دیده می‌شد . سیل اتوموبیلها و حاجی‌ها همچنان در جاده‌ها روان بود . چراغ قوه‌ها را برداشتیم و در گوشه و کنار به پیدا کردن سنکریزه مشغول شدیم هر يك از همسفران ما صد تا صد و پنجاه يك پیدا کرده بودند که می‌باید سبک‌سنگین کرد . آنهایی را که بقدر بند انگشت و تیره بود از بین بقیه سنکریزه‌ها جدا کردیم و آنها را در کیسه‌ها یا دستمالها بستیم و زیر سرمان نهادیم . روحانیت این بیابان درین بود که مانند سابق تاریک باشد اما جهان صنعتی به این بیابان هم کشیده شده بود و چراغها و نورافکنها کمی از روحانیت این بیابان مقدس کاسته بود ولی از طرف دیگر روشنایی کافی به ما مجال می‌داد که دعا و قرآن بخوانیم ، نماز کنیم و بیاد

خدا باشیم و خود را آماده رفتن به منی نمائیم .

درین بیابان پهناور احتمال این هست که کسی را مار یا کژدم بگذرد یا خزنده دیگر به روی آسیب برساند ولی در آن حال و هوا چنین چیزها مطرح نیست سراپای وجود را عشق به خدا، عشق به حق و حقیقت مملو می کند تمام ذکر و ورد حاجی اینست که توجهی به حق پیدا کند و توشه ای ازین موضع مقدس بدست آورد. ساعت از نیمه شب گذشته بود خواب و خستگی غلبه کرد ، با آن که حیف بود چنین شبی را به خواب بگذرانیم ولی ساکرا زیر سر گذاشتم و پتورا با لباس احرام آشتی دادیم و ازین دو خواستیم دست بدست هم دهند و ما را از سرمائی که در آن جا بود حفظ کنند . کمی خود را به طرف موتور نورافکنها نزدیک کردم تا از گرمای موتور هم برای گرم کردن خود استفاده کنم ولی صدای تپ تپ موتور نمی گذاشت خواب بچشم بیاید از خیر خواب گذشتم و دوباره تجدید وضوئی کردم و به دعا و نماز دیگر بار سرگرم شدم . صدای توپ آخر الامر ما را از اذان صبح باخبر کرد . صدای اذان هم از گوشه و کنار بلند شد . نماز صبح را با جماعت ادا کردیم و به ذکر و ورد مشغول شدیم تا آماده حرکت شویم . اتومبیلهای ما آماده شد. می بایست طوری حرکت کنیم که تا طلوع خورشید از وادی محسّر که اوایل منی و حد میان مشعر و منی است عبور نمائیم زیرا اگر کسی عمداً از وادی محسّر پیش از طواع آفتاب بگذرد گناهکار و مقصر است و باید گوسفندی را برای تقصیر خود ذبح نماید .

وادی محسّر راه باریکی است به طول نیم کیلومتر و می گویند وقتی اصحاب فیل برای انهدام خانه خدا آمده بودند عذاب پروردگار در همین مکان بر آنها نازل شد . مستحب است که حاجی ها با سرعت از این محل بگذرند زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این محل با سرعت گذشته اند ولی سیل جمعیت و اتومبیلها نمی گذارند حاجی ازین جاده با سرعت عبور کنند . ما وقتی که درین راه طی طریق می کردیم و اتوبوس ما با کندی راه می رفت راننده ما که گویا مصری بود و به جاده ها آشنا نبود ما را در سرپیچی نزدیک بود به تهره ساقط کند ؛ و حداقل چند نفری از ما با دست و پای شکسته به منی رهسپار شوند ! خوشبختانه اتوبوس درشن فرورفت نه راه پیش داشت و نه راه پس ، عده ای کمک کردند شاید ماشین را از شن نجات دهند و نشدند . ناچار ساکها و پتوها را برداشتیم و پیاده به سمت منی به حرکت درآمدیم . پرچم کاروان در جلو و مادر پشت سر

حرکت می‌کردیم . راه بالنسبه دوری بود سنگینی بارهم مزید برعلت شده بود ولی بهر حال پیاده رفتن در چنین راهی با این همه اتومبیل راحت تر است . از قربانگاه گذشتیم و بدست چپ پیچیدیم و بکمک شرطه ها موضعی را که منطقه مطوف ما محمد علی امان بود پیدا کردیم . آنها که مامور کارها و تمشیت امور بودند شب هنگام خود را به منی رسانده بودند ، ماهم در چادری که نصب شده بود و ظرفیت تقریباً ۹۰ یا ۱۰۰ نفر داشت آریمیدیم . صبحانه حاضر بود ، چای و کره و مربا و پنیر در آن جا پس از خستگی مفرط لذت بخش بود . چون روز عید قربان بود روبروسی و در آغوش گرفتن و شادی کردن آغاز شد . می‌خواستیم زودتر خود را برای جمره عقبه که بسیار دشوار و ازدحام فراوانی است و وحشت انجام عمل ما را از پیش تر رسانده بود آماده کنیم .

دسته دسته دوستان می‌رسیدند و از حال و احوال یکدیگر جو یا می‌شدند ، زنها در يك سمت پشت تجیر نشستند تا کمی رفع خستگی کنند . روحانیهای کاروان ما دربارهٔ مناسک و فضیلت روز عید قربان سخن آغاز کردند . و اشعاری هم خوانده شد . سپس سر جعبه های نقل باز شد و به دور افتاد همه از نقلهای تازه استفاده کردند و دهنی شیرین کردند . قدم بقدم این مکان مقدس باز گو کنندهٔ خاطرات تاخ و شیرین است . اینجا سرزمین مقدس «منی» است . بیابانی است در مشرق مکه بین مکه و مشعر الحرام فاصله آن تا مشعر و مکه هر کدام شش کیلومتر است .

چرا اینجا را «منی» می‌گویند ؟ منی (به کسر اول) بمعنی آرزو و خواهش است . گفته اند چون در این مکان مقدس جبرئیل امین به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام گفت که از خدای خود خواهش و آرزویی کن بدین جهت این سرزمین مقدس را «منی» نامیده اند . حاجی هانیز باید از این موقعیت مکانی و زمانی استفاده کنند و از خداوند مهربان بخواهند که در وهله اول گناهانشان را بیا مرزد و حاجات مشروعۀ آنها را بر آورده سازد . چه آرزویی از این بهتر !

بعضی گفته اند چون «امناء» بمعنی خون ریختن است و درین جا حاجیها قربانی می‌کنند بدین جهت بدانجا «منی» گفته اند .

سرزمین منی محصور در کوههایی است سنگی که در اطراف آن دیده می‌شود . خانه های سیمانی نیز در کنار راه بسوی (جمرات) دیده می‌شود مانند : (وزارة الحج

والاوقاف) ، (الامن العام) ، (الامن اعاصمه) و عمارت‌های راهنمائی حجاج ، مستشفی (مریضخانه) و آب‌زبیده که درین جا منبعی دارد و مرکز پلیس یا بقول خودشان (بلیس) و (بلیس المرور) = راهنمائی و رانندگی) و مقدار زیادی در گوشه و کنار خانه‌هایی نیز زبیده می‌شود و (مرکز البرق و البرید) که در حقیقت تلگرافخانه و تلفن‌خانه و پست‌خانه است و در ردیف کمی عقب‌تر مسجد (خیف) است که در دامنه کوه منی قرار دارد . گویا تلفظ صحیح این کلمه (خِیْف است بوزن حیف) ولی همه حاجی‌ها بجز عده معدودی، خیف بوزن قیف تلفظ می‌کنند و افراد بی‌سواد حتی (مسجد قیف) می‌گویند . این مسجداً بدین جهت (خیف) می‌گویند که خیف عبارتست از زمین مرتفعی که سیل آسیبی بدان نرساند و این مسجد هم در جایی است که از خطر سیل برکنار می‌باشد . نوشته‌اند که «این مسجد در هنگام فتح مکه اردوگاه ارتش اسلام بود و حضرت ختمی مرتبت (ص) در آنجا نماز خوانده و سخنرانی ایراد فرموده است ؛ و بعداً در آن مکان مسجدی بنا شده و بقولی محل ذبح حضرت اسمعیل (ع) نیز در آنجا بوده است»^۱ تجدید بنای مسجد خیف را به سلطان ملک اشرف قای‌تبا‌ی پادشاه مصر (در قرن نهم هجری) نسبت می‌دهند و گویا نامش در بالای محراب ثبت است . طول این مسجد ۰.۸ متر و عرض آن ۹۱ متر است در میان صحن آن شن و قلوه سنگ است و ما هنگام نماز خواندن که تصادفاً جمعیت زیادی هم در آنجا بود دچار زحمت شدیم و فرشی و حتی حصیری هم برای نماز پیدا نکردیم . من روی شنهای نرمتر نماز خواندم . اما بعضی از همسفران ما که جایی پیدا نکرده بودند روی قلوه‌سنگها بازحمت زیاد نماز می‌خواندند . من درین مسجد شش رکعت نماز خواندم و به روح مقدس پیامبر خاتم (ص) نثار و بوعرض تحیت و درود آنجا را بدوستان ترک نمودم - در هنگام نماز خواندن یکی از افراد اهل علم که گویا واعظ بود برای مردم سخنرانی می‌کرد و از وضع رقت‌بار مسجد خیف و عدم توجه بدان تله داشت . حقاً ساکنان این دیار برای این مسجد عظیم احترامی چندان و عملاً قائل نیستند . بطوری که یکی از همراهان ما که چند روز بعد از انجام اعمال باچندتن از دوستان به منی برگشته بود می‌گفت : موقعی که ما به مسجد خیف وارد شدیم چند بچه عرب‌سعودی در آنجا

ورق بازی می کردند و سخت جای تأسف است. درین مسجد با ارزش صدر کعبه نماز فضیلت بسیار دارد و بسیاری از افراد متدین این اعمال را نیز انجام می دهند.

از امام ششم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «در مسجد خیف نماز بخوانید که در آنجا هزار بیغمبر (ص) نماز خوانده اند»^۲؛ البته اذکار و او را در دیگر نیز درین جا وارد شده است که به انجام بعضی توفیق یافتیم.

به محاذات شاری که از جلوی مسجد خیف می گذرد سه محل است که به (جمرات ثلاثه) شهرت دارد.

روز جمعه عید قربان اعلام شده بود و بدین جهت توفیق انجام «حج اکبر» نصیب حجاج سال گذشته گردید.

روز شنبه، پس از رمی جمرات و بازگشت به چادر و رفع خستگی، خوانسالار مژده داد که امروز حجاج از شیرین پلوی چرب و نرمی بهره مند خواهند شد! حجاج را به ضیافت خوانده بودند تا شکمی از عزا در آورند! اما از آنجا که به قول حافظ:

دیدم آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

حجیان نمی دانستند که شیرینی «شیرین پلو» در چند لحظه بعد به چه تلخی جانگزائی بدل خواهد شد و این خوشبختیهای آبی چه تبعات و دردسرهائی بدنبال خواهد داشت و گویا لذت ظاهر آنها را از این حقیقت که: «نعمتهای این جهانی چون روشنائی برق بسی دوام و ثبات است»^۳ غافل کرده بود. باری شیرینی «شیرین پلو» از ذائقه ها نرفته بود و بعضی هنوز در اندیشه بودند که جائی برای خواب و استراحت پیدا کنند و شاید هم طایفه ای از مردم «سنگین خواب» بودند که سر بر بالش نهاده و بی خبر از همه چیز و هر جا به خواب بستگینی فرورفته بودند که: صدای حریق - حریق - آتش! آتش! آتش! آذورها به گوش رسید. وحشت عجبیبی همه را فرا گرفت. بویژه زنها و اولاد زیادی راه انداختند. برخی بدون این که يك لحظه صبر کنند و حتی جهت حریق را پیدا کنند روبه فرار نهادند! طنابهای چادرها، میخهای چوبی و آهنی گودالهای بزرگ پر از آب جوش و داغ، پستی و بلندیهایی

۲- ماخذ پیشین، ص ۲۵۰.

۳- کلیله و دمنه، مصحح منتهی مینوی طهرانی، ص ۵۳.

راه، فشار و ازدحام جمعیت، دایره و اضطراب فوق‌العاده، لباس‌احرام و سرپائیهای بنددار که برای فرار مساعدن نیست همه و همه دست بدست یکدیگر داده نمونه صحرائی محشر را بوجود آورده بود و مصداق آیه مبارکه قرآن: «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه» در نظرها مجسم شده بود! زنها مردهارا رها کرده و مردها به فکر زنها نبودند - هر کسی سعی می‌کرد خود را نجات دهد. کم بودند کسانی که به فکر زن و خویش و دوست و همسفر خود باشند. من نیز همچون دیگران فرار را بر قرار ترجیح دادم. از لابلای چادرها خود را به کنار جاده رساندم و از آنجا به بالای کوهی که مشرف بر چادرهای ما بود بالا رفتم اما باز حمت و رنج بسیار، زیرا ازدحام جمعیت و پرت شدن سنگهای بزرگ از بالای کوه و یا کمرکوه مجال راه رفتن، آنهم با کفشهای احرام و لباسهای بلند احرام به من نمی‌داد.

تائیمه راه براحتی بالا رفتم در آنجا گوشه‌امنی پیدا کردم که نفسی تازه کنم! صدای فرار! فرار! از بلندگوهای هلیکوپترهای سعودی بلند بود، وحشت بر وحشت می‌افزود. دود غلیظ که از طرف راه (رمی جمرات) و (عین زبیده) به محاذات مسجد خیف، از چادرها با آسمان برمی‌خاست و دقیقه بدقیقه غلیظ‌تر، و مدهش‌تر می‌شد. امید جای خود را به وحشت و اضطراب داده بود. بیشتر حجاج بالباسهای سپید احرام در گوشه و کنار کوهها همچون لکه‌های سپید بر زمینه تیره رنگ بنظر می‌آمد. باد دودها را بطرف کوه مقابل که از جمعیت مریج می‌زد می‌راند. بیم آن بود که عده‌ای از دود غلیظ و دائم‌التزاید شعله و دود خفه شوند. شاید هم عده‌ای خفه شده باشند، عده‌ی زیادی به دلان بزرگ (مرمی) - که گویا تازه ساخته شده بود - پناه بردند، عده‌ای نیز به مسجد خیف و ادارات و مؤسساتی که در آن زدیکها بود؛ بقیه چادرها را رها کرده به کوهها پناهانده شده بودند، من نیز در آن گوشه‌کوه که محلی بالنسبه مسطح بود و چند نفر که از ملت‌های مختلف و فقط دوسه نفری که کرمانی بودند ایستاده و با وحشت زیاد و گریه و آه و ناله استفتاه می‌کردیم. صدای ضجه زنها دایه‌ها را واقعاً از جامی کند و سخت‌ترین افراد را به رقت می‌آورد. هر کسی بازبان خودش، که برای من مفهوم نبود با دست‌هایشان که بطرف آسمان بلند بود و

اشکهای که بر محاسن آنها فرومی غلطید با تمام وجود از خداوند بزرگ کمک می خواست. ماشینهای آتش نشانی سعودی یکی بعد از دیگری می رسید. کپسولهای گاز دقیقه دقیقه بدقیقه بطرف آسمان پرتاب می شد و با صدائی وحشتناک می ترکید. مخازن بنزین اتوموبیلهای باری و سواری که در لابلای چادرها پارک شده راه فرار نداشتند لحظه با لحظه همچون بعب و خمپاره منفجر می شد. بنا به نقل روزنامه (عکاظ) که روز بعد به دستم رسید، آمار حجاج را که در صحرای منی ساکن بوده اند سه میلیون نفر نوشته بود. وضع چنین مردم را در چنان صحرائی که محصور به کوههاست و جای سوزن انداز در تمام پهنه منی پیدا نمی شد پیش نظر مجسم فرمائید. شعله های چند صدمتری آتش در قلب آسمان واقعاً صحرای محشر را در کنار جنت و جهیم مجسم می کرد.

شاید ساعت ۶ بعد از ظهر بود که حریق دهشتناک کم کم فرو نشست و نور امید در دلها بار دیگر تابیدن آغاز کرد. از بن دندان سپاس خدای را بجای آوردیم. سجدۀ شکر گزار دیدیم و دیگر بار به طرف چادر حرکت کردیم. تاریکی کم کم همه جا را فرامی گرفت، وحشت داشتم که چادر مرا نتوانم پیدا کنم اما از آنجا که در همه مراحل این سفر مقدس و همه جا و همه وقت خدا یار است بزودی چادر را پیدا کردم. دوستان عزیز را زیارت کردم - اشک شوق بر گونه هایم فرو ریخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی